

رضا براتی نایینی

گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد

## آداب ورود به حلقه جوان مردان

### چکیده

فتوت و جوان مردی، کمال مطلوب اخلاقی است که منشاء آن را باید در فطرت پاک و آسمانی آدمی جست. این آیین که در ابتدا بیشتر طریق اخلاقی و عملی میان پهلوانان و عیاران بود، هنگامی که با زهد و تصوف و طریقت در آمیخت، به صورت جوان مردی معنوی و روحی جلوه گر شد. در این دوران، شرایط و آداب بسیاری برای آن وضع گردید و سلسله مراتب و اصطلاحات و مراسم خاصی میان فتيان متداول شد. در این مقاله، با استناد به منابع مهم اهل طریقت در موضوع جوان مردی، ضمن بازگویی آیین و مراسم خاص ورود به حلقه جوان مردان، برخی اصطلاحات مهم رایج میان فتيان بیان گردیده و به معانی رمزآلود و لطیف آن اشاره شده است.

### واژه‌های کلیدی:

آیین فتوت - شرب آب و نمک - کاس الفتوة - چراغ پنج فتيله - سروال - لبس ازار - شد - میان بستن - حلوی خفیه.

جوان‌مردی در دوره ای از تاریخ با عیاری و پهلوانی در آمیخته بوده است و نمونه مجسم یک جوان‌مرد، عیاری بوده که شجاعت و زیرکی و عمل‌گرایی و پای‌بندی به اصول اخلاقی را یک جا داشته است. مرام‌عیاران، مرام‌فتوت و اخوت بوده است. آنان خود را با دیگران برادر دانسته، با صفا و خلوص نیت از حق و حقوق ضعیفان و مظلومان در برابر ستمگران دفاع می‌کردند.

این آیین در سیر تاریخی خود با زهد و تصوف و طریقت در آمیخت و جوان‌مرد واقعی کسی شمرده شد که «مشفق و ناصح خلق خدا در مصالح دین و دنیا (باشد) و به مهمات دینی و دنیوی ایشان بی‌تکلف قیام نماید، و چنان که خود به کسب کمالات مشغول باشد، تمامت رفقا و اصحاب را بر آن دارد و ایشان را در آن ممد و معاون باشد.» (آملی، ۱۳۸۱، ۱۱۴)

ویژگی بارز آیین جوان‌مردی در این دوران، ارتباط تنگاتنگ آن با مذهب و آموزه‌های طریقت است تا بدانجا که اهل تصوف فتوت را به پیامبران و دیگر مقدّسان نسبت دادند و با نقل اسطوره‌هایی، منشاء و خاستگاه آن را با حضور نخستین انسان در کره خاکی، یعنی حضرت آدم (ع)، مصادف دانستند و حتی در برخی مآخذ با معرفی جوان‌مردی به عنوان تجلی همان روح پاک الهی که در انسان دمیده شده است، پیشینه آن را به زمان آفرینش انسان و به لحظه ادای کلام «نفخت فیہ من روحی» از جانب پروردگار باز گرداندند. (کاشانی، ۱۳۷۹، ۲۲۳)

آیین جوان‌مردی در این دوران چنان رنگ مذهب به خود می‌گیرد که ابن‌معمار معتقد است: «تبطل الفتوه بما یبطل الاسلام»، یعنی هر چیز که باطل‌کننده دعوی اسلام است، فتوت را هم باطل می‌کند. او در کتاب خود از دویست گناه صغیره و کبیره یاد می‌کند و می‌گوید که فتی حقیقی آن است که از همه اینها برحذر باشد. (ابن‌معمار، ۱۹۵۸، ۲۶۱-۲۵۶)

آداب و تشریفات که در مآخذ اهل طریقت برای ورود به جرگه جوان‌مردان ذکر شده، مؤید آمیختگی جوان‌مردی و مذهب است. در این منابع با ذکر اسنادی، آداب تشرّف به سلک فتیان، برگرفته از سنت بزرگان دین و بخصوص پیامبر اسلام (ص) معرفی شده و در برخی مآخذ از «توبه» به عنوان نخستین گام ورود به جرگه

جوان مردان یاد شده است. نگاهی به شرایط و آدابی که برای تشرّف به آیین فتوت ذکر شده به خوبی نمایانگر آمیختگی فتوت، مذهب و طریقت است.

از نگاه اهل طریقت پای گذاشتن در وادی فتوت و جوان مردی، بی وجود پیری راهبر و دل آگاه و صاحب شرایط میسر نیست و البته همان گونه که شیخ باید پاک اعتقاد و عالم و عقیف و پاک دامن و عالی همّت و خوش خلق و صاحب همّت و متوکل و باوقار باشد تا بتواند مرید را راهبری کند، مرید نیز باید عاقل و طالب و تابع و صادق و مدرک (= تیزهوش و دریابنده) و قابل (= قبول کننده سخن پیر) و قانع باشد تا بتواند ترک عادات و حالات خود گیرد و به آنچه پیر فرماید مشغول شود. اما چنانچه شخصی صاحب سعادت به برکت نور ارادت پیری، صاحب کمال به دست آورد و داعیه آن را داشته باشد که در زمره جوان مردان داخل گردد، نخست باید «از جمع میان بستگان شود» (کاشفی، ۱۳۵۰، ۹۷)، یعنی باید «استاد شد» «میان» این «خلف (فرزند)» را در بندد. مراسم «میان بستن» نیز باید در مجلسی آراسته و با حضور تمام جوان مردان شهر و با آداب و تشریفات مفصل و خاص از جمله «توبه دادن» فرزند و «نوشاندن آب و نمک» و روشن ساختن «چراغ پنج فتیله» و پوشاندن «آزار (سروال)»، آن گاه بستن «شد» (میان) و ترتیب دادن «حلوای خفیه» و... انجام گردد که هر کدام از این تشریفات دارای معانی لطیف و رمز آلود می باشد که در این جا ضمن بیان اصطلاحات فوق به پاره ای از آنها اشاره می شود:

### ۱. شرب

کسی که می خواست وارد جرگه جوان مردان شود، باید مراسمی را انجام می داد، از جمله این مراسم آن بود که با تشریفات و رعایت آداب خاصی عمل نوشیدن «آب و نمک» انجام شود. جام آب و نمک را جام فتوت یا «کأس الفتوة» می نامیدند و «شرب» نیز «خوردن آب و نمک است از قده به یاد کبیری تا بدو منسوب شود و تعارف احزاب و تناسب ثابت گردد و مستوجب الفت و مودت اخوان شود.» (املی، ۱۳۸۱، ۱۲۱)

در بیشتر فتوت نامه ها، جوان مردی به دو گونه «قولی» و «سیفی» تقسیم بندی شده است اما نجم الدین زرکوب (متوفی به سال ۷۱۲ ه. ق) مرتبه ای دیگر نیز بر آن می افزاید و سه صنف ارباب فتوت را چنین تعریف می کند:

اول کسانی که تعهد آنها از راه «قول» و «وفای به عهد»ی است که آدمی در روز نخست با پروردگار بست. انبیا و اولیا و صالحان از این دسته اند و روی گردانندگان از این تعهد کافران و مشرکان می باشند.

نوع دوم، تعهد «سیفی» است؛ اینان کسانی بودند که از راه شمشیر به اسلام گرویدند اما بعد خود در راه یاری دین شمشیر کشیدند. اینها اهل غزا هستند که غزای کوچکشان جنگ با کفار و غزای بزرگشان جنگ با نفس است.

اما نوع سوم، تعهد «شربی» است. نجم الدین در این نوع فتوت اشاره به کسانی دارد که با انجام مراسم تشرّف به فتوت و از جمله نوشیدن آب و نمک، متعهد به رعایت اصول جوان مردی می گردند.

نجم الدین زرکوب در فتوت نامه خود شرایط و کیفیت ورود به سلک جوان مردان را به تفصیلی که در هیچ فتوت نامه دیگری نیامده، بیان داشته است. او رسم نوشیدن آب و نمک در مراسم تشرّف به سلک جوان مردان را یادگاری از زمان حضرت محمد - صلی الله علیه و آله - پیش از مبعوث شدن به پیامبری می داند و توضیح می دهد که پیش از اسلام، ابوجهل به فتوت داری مشهور بود و چهارصد نفر برای تشرّف به سلک فتوت داران به نام او قح شراب خورده بودند. در آن زمان پیامبر نوجوان بود. چهل نفر از نوجوانان دیگر از او خواستند که فتوت داری کند و آنها به نام او به سلک جوان مردان در آیند. آنها به محمد - صلی الله علیه و آله - گفتند: «یا محمد! به هر چه به ظاهر و باطن تعلق دارد، خاک قدم مبارک شما از وجود ابوجهل شریفتر و بهتر است، او فتوت داری کند، با وجود مبارک حیات بخش شما، ما نیز البته می خواهیم که نام مبارک شما به فتوت ببریم.» پیامبر فرمود: «کنون میان ما خمر نباشد، نمک آب وضع کرد تا ایشان شربت نمک و آب به نام مبارک پیغامبر - صلی الله علیه و سلم - بخوردند.» چون این خبر به ابوجهل رسید از این که یتیم ابوطالب با او همسری کند، برآشفته و چهارصد تریه خود را به جنگ چهل تن اصحاب پیامبر فرستاد اما حق تعالی آن چهل کس را پیروز ساخت. نجم الدین معتقد است «از آن زمان فتوت داری بر دو قسم شد: شراب خوارگان را نسبت ابوجهل، و نمک و آب خوارگان را نسبت محمد - صلی الله علیه و سلم - لاجرم مناسب این نیز آیت آمد. هذا عذب فرات سایغ شرابه و هذا ملح اجاج.» (صراف، رسایل، ۱۳۷۰، ۱۹۰ و ۱۸۹)

نجم‌الدین آن‌گاه از معراج پیامبر سخن می‌گوید که جبرئیل دو جام، یکی پر شیر و یکی پر خمر نزد پیامبر آورد و پیامبر شیر را اختیار نمود، جبرئیل گفت: تو فطرت را انتخاب نمودی.

در این جا نجم‌الدین نوشاندن آب و نمک را به علی - علیه السلام - نسبت می‌دهد و یادآور می‌شود که برخی برای این که سنت پیامبر در زمانی که زیر شجره با اصحاب بیعت نمود و به آنها شیر داد که بنوشند، و نیز روش علی - علیه السلام - که آب و نمک به تازه واردان به سلک فتوت می‌نوشاند رعایت شود، در جام شیر اندکی نمک می‌ریزند تا هر دو سنت را نگاه داشته باشند.

عبدالرزاق کاشانی (در گذشته به سال ۷۳۶ ه. ق) در فصل سوم فتوت نامه خود به نام «تحفه الاخوان فی خصائص الفتیان» از جایگاه علی - علیه السلام - میان جوان مردان و همچنین از فلسفه تشریفات ورود به جرگه جوان مردان - از جمله نوشیدن آب و نمک سخن گفته است و با ذکر خبری، اساس این تشریفات را به پیامبر و یاران نزدیک او نسبت می‌دهد و می‌گوید «در خبر است که پیغامبر - علیه الصلوة و السلام - روزی با جمعی نشسته بود، شخصی در آمد و گفت: «یا رسول الله در فلان خانه مردی و زنی به فساد مشغولند.» فرمود: «ایشان را طلب باید داشت و تفحص کردن.» چند کس از صحابه در احضار ایشان دستوری خواستند، هیچ یک را اجازت نداد. امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - در آمد. فرمود: «یا علی تو برو ببین تا این حال راست است یا نه؟» امیرالمؤمنین علی بیامد. چون به در خانه رسید، چشم بر هم نهاد و در اندرون رفت و دست بر دیوار می‌کشید تا گرد خانه برگردد و بیرون آمد. چون پیش پیغامبر رسید، گفت: «یا رسول الله گرد آن خانه برآمدم، هیچ کس را در آن جا ندیدم.» پیغامبر - علیه الصلوة و السلام - به نور نبوت بیافت. فرمود که یا علی انت فتی هذه الامه؛ تو جوان مرد این امتی.» (کاشانی، ۱۳۷۹، ۲۳۰)

در ادامه ماجرا، عبدالرزاق، رسول اکرم را مبدع تشریفات می‌داند که میان جوان مردان رواج دارد معرفی می‌کند: «بعد از آن [پیامبر] قدحی آب و قدری نمک خواست، سلمان فارسی آن را حاضر کرد، رسول - علیه الصلوة و السلام - کفی نمک برداشت و گفت: «هذه الطریقه» و در وی افکند و کفی دیگر برداشت و گفت: «هذه الحقیقه» و درو

انداخت و به علی داد تا قدری باز خورد و گفت: «انت رفیقی و انا رفیق جبرئیل و جبرئیل رفیق الله تعالی.» و بعد از آن سلمان را فرمود تا رفیق علی (ع) شد و قدح از دست او باز خورد و حذیفه را فرمود تا رفیق سلمان شد و قدح از دست سلمان باز خورد. بعد از آن زیر جامه خود در علی پوشانید و میان او در بست و فرمود که: «اکملک یا علی» یعنی من تو را تکمیل می‌کنم. «عبدالرزاق تأکید می‌کند که «مأخذ فتوت و اصل این طریقت این حدیث است و شرب قدح و لبس ازار و بستن میان که اکنون میان جوان مردان متعارف است و قاعده فتوت بر آن مؤسس و اساس طریقت رفاقت و اخوت بر آن می‌نهند و تصحیح نسبت و شجره خویش بدان می‌کنند، این جاست.» (همان، ۲۱۳)

عبدالرزاق متذکر می‌شود که هر بخش از مراسم دارای معنا و مفهومی رمز آلود و لطیف است. از نظر او آب در قدح اشاره به معرفت و خرد دارد که شخص بر حسب پاکی جبلی و استعداد ذاتی که در فطرت الهی او نهفته است می‌تواند آن را به دست آورد و اگر چنین شود علم و خرد و معرفت همچون آب که احیا کننده همه چیز است - وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيًّا - (انبیاء ۳۰/۲۱) به آدمی حیات حقیقی می‌بخشد.

عبدالرزاق، نمک را اشاره به صفت عدالت می‌داند که کمال فضایل انسانی است. او معتقد است همان گونه که صحت و قوت بدن وابسته به اطعمه و اغذیه است و «هیچ طعام به صلاح نیاید و خوش طعم و گوارنده نگردد الا به نمک» به همان قیاس، صحت و قوت نفس انسان نیز جز به فضایل اخلاقی - که کمال آن عدالت و انصاف است - صلاح نمی‌پذیرد. (کاشانی، ۱۳۷۹، ۲۳۲)

واعظ کاشفی نیز در فتوت نامه سلطانی از بیان فلسفه عمل «شرب» غافل نمانده و حاضر ساختن آب و نمک در مجلس تشرّف به سلک فتیان را اشاره به این می‌داند که «اهل طریق باید چون آب صافی و روشن دل باشند و حق نمک یکدیگر رعایت کنند تا چون آب و نمک در همه جا راه داشته باشند.» (کاشفی، ۱۳۵۰، ۱۴۰)

## ۲. افروختن چراغ پنج فتیله

هر گاه /ستاد شد، جوان مردی را شایسته میان بستن می‌یافت، مجلسی آراسته، تمام جوان مردان شهر خویش را دعوت می‌کرد. یکی از وسایل این مراسم، چراغ پنج فتیله بوده است.

مولانا حسین واعظی کاشفی (متوفی قرن دهم ه. ق) در اثر مشهور و مشروح خود در باب جوان مردی یعنی «فتوت نامه سلطانی»، چراغ پنج فتیله را اشاره به این می‌داند که «چراغ دل به محبت پنج تن آل عبا باید افروخت تا عالم وجود بدان روشن گردد.» وی همچنین در مورد معنای نمادین افروختن این چراغ آورده است: «گفته‌اند اشارت به قصه موسی است که شب وادی ایمن و آن پنج انگشت موسی (علیه‌السلام) [که] چون چراغ تابان شد.» (همان)

## ۳. پوشیدن ازار (سروال)

سروال، شلوار جوان مردی و جامه خاص فتیان، نیم شلواری از چرم بوده است و بالاتنه جوان مردانی که با این شلوار در انظار مردم حاضر می‌شده‌اند همچون اهل زورخانه برهنه بوده است. نویسندگان فتوت نامه‌ها سنت پوشیدن زیر جامه یا سروال را در مراسم تشرّف به آیین فتوت، همچون نوشیدن آب و نمک و بستن میان، به پیامبر اسلام (ص) نسبت می‌دهند که زیر جامه خود را به علی (ع) پوشاند و قاعده‌ای برای اهل فتوت بنا نهاد. عبدالرزاق کاشانی در رموز و لطایف این عمل نمادین می‌گوید: «اشارت است به فضیلت عفاف، چه صورت ستر عورت و منع فرج از شهوت است و اصل الباب عفاف آن است.» وی درباره تفاوت میان «زار» و «شلوار» متذکر می‌شود که: «استحسان متأخران فتیان چنان است که چون اعتماد بر قدم طالب فتوت ندارند، اولاً ازاری در میان او بندند. بعد از آن چون به حقوق قیام نماید بر وجهی که اعتماد را بشاید، شلوار در پوشانند.» (کاشانی، ۱۳۷۹، ۲۳۲)

در مقایسه این سنت با کلاه پوشیدن صوفیان، این نکته ظریف وجود دارد که «شلوار پوشیدن جوان مردان باید آنها را در گسستن از بخشهای زیرین وجود آدمی یاری دهد،

حال آن که کلاه صوفیان اشارتی است به اعتلای معنوی که بایستی در بخشهای زیرین وجود آدمی تجلی پیدا کند.» (هانری کربن، ۱۳۸۳، ۲۳)

شهاب الدین عمر سهروردی (متوفی به سال ۶۳۲ ه. ق) در بند دوازدهم یکی از دو فتوت نامه خود از کسوت تصوف (خرقه) و لباس فتوت (زیرجامه) سخن می گوید. او یادآور می شود که زیرجامه بخشی از خرقه است، همان گونه که فتوت بخشی از طریقت است. از نظر وی ارکان طریقت در شمارش نمی آید، اما می توان برای فتوت دوازه رکن قایل شد: شش رکن ظاهری و شش رکن باطنی. شش رکن یا بند ظاهری از نظر سهروردی بند شلوار- بند شکم - بند زبان - بند سمع و بصر- بند دست و قدم و سرانجام بند حرص و امل است. وی آن گاه به طور جداگانه و به طور موجز و مفید به شرح هر یک می پردازد؛ برای مثال در مورد رکن نخست می گوید: «اول بند شلوار. اخی باید که از وقت عهد فتوت از زنا کردن پاک باشد که مردان را زنا خلل باشد و عهد فتوت از زناکار درست نیاید.» (صراف، ۱۳۷۰، ۹۴)

در سطور بالا سهروردی اشاره به این نکته داشت که فتوت بخشی از طریقت است، لذا کسوت جوان مردان نیز زیرجامه می باشد که بخشی از خرقه است. در این مورد در فتوت نامه عبدالرزاق کاشانی آمده است که از زمان شیث نبی تا عهد ابراهیم - علیه السلام - میان طریقت و فتوت جدایی نبود و لباس هر دو نیز همان خرقه بود اما «چون دور به خلیل الرحمن رسید، جمعی گفتند: ما بار خرقه نمی توانیم کشید. حضرت ابراهیم علیه السلام ایشان را در کشتی طریقت نشانند و در میان دریای حقیقت برد [او] به جزیره فتوت رسانید و گفت شما در این جزیره مسکن سازید تا به سلامت و عافیت از غارت شیطان امان یابید.» (کاشفی، ۱۳۵۰، ۷)

بنا به نقل مؤلف، در این جا مردم از ابراهیم خواستند که لباس خاص و جداگانه ای نیز برای اهل فتوت مقرر کند، پس «ابراهیم - علیه السلام - «سروال» را که [به فارسی] زیرجامه گویند و اهل عراق (فتوت خوانند) برای ایشان مقرر کرد و او یک جزو از خرقه است، چنانچه فتوت یک جزو از طریقت است.» (همان)

نجم الدین زرکوب، در توصیف مراسم تشرّف به جرگه جوان مردان متذکر می شود که در این مراسم داوطلب حتماً باید با وضو حاضر شود و توبه نصوح کرده باشد و در دل با خدای مناجات کند تا او را به صفت فتوت و مروت آراسته دارد. و هنگامی که وارد شد



سلام کند و شربت در دست گیرد و خادمش کلمه به کلمه متنی را بیان کند و او این مطالب را تکرار کند. در این متن پس از حمد خدا و درود بر پیامبر و دعا برای خود و اصحاب فتوت، داوطلب در حضور جوان مردان سوگند می‌خورد که خدمت صلحا و فقرا را ترک نگوید. در این هنگام داوطلب لباس فتوت را می‌پوشد و آداب آن چنین است که برادران فتوت حلقه می‌زنند و صاحب و شاگرد میان حلقه می‌نشینند، چنان که قبله در دست چپ باشد. آن گاه می‌ایستند و صاحب بالای زیرجامه شاگرد را می‌بندد. بعد از آن می‌نشینند. نجم‌الدین نحوه پوشاندن زیرجامه به شاگرد را توسط صاحب چنین بیان می‌کند: «زیر جامه اول از پای چپ به در کند و پای چپ بر پاچه به در کرده نهد. آن گاه پای راست به در کند و تریه را در پای راست پوشاند. آن گاه پای چپ از سر پاچه بردارد و در پای چپ تریه کند.» در این هنگام شاگرد دوباره بر می‌خیزد و روی به قبله می‌ایستد و صاحب، دست زیر پیراهن او می‌برد و زیر جامه اش را می‌بندد و این هنگامی است که به او اجازه فتوت می‌دهد و خدمتی در حد طاقتش به وی محول می‌کند.

نجم‌الدین زرکوب در پایان این بخش متذکر می‌شود که «اول کسی که زیر جامه پوشید، ابراهیم خلیل بود.» همچنین می‌گوید این که گفته‌اند: لا فتی آلا بسر ایل؛ جوان مردی نیست الا به شلوار، معنیش این است که امانت شلوار نگه دارند تا به حرام نگشایند. (صراف، ۱۳۷۰، ۱۹۶ و ۱۹۵)

#### ۴. شد

شد: آن را محفظه، محزم، حزام و بند نیز می‌نامند. میان بندی بوده است که فتیان بر کمر خود می‌بسته‌اند. (اشرف‌زاده، ۱۳۸۶، ذیل واژه «شد»)  
همچنین عمل میان بستن طالبان به دست «صاحب» در هنگام تشرّف به جرگه جوان مردان طبق آداب و رسومی خاص را «شد» گویند.  
«میان بستن» که توسط استاد و پیری صاحب شرایط انجام می‌شود، از آداب ضروری داخل شدن در سلک اهل فتوت است که پس از مرحله انتخاب پیر انجام می‌شود. در فتوت نامه سلطانی با استناد به آیاتی از قرآن و ذکر عباراتی که در زبان عربی کاربرد دارد، معانی ذیل را برای «شد» بیان شده است: استوار کردن، حمله بردن، دویدن، قوت دادن، بلند برآمدن آفتاب. و در اصطلاح «وفا کردن به عهد مردان و تسلیم شدن به امر پیران؛ الشّدّ التّسلیم» است. (کاشفی، ۱۳۵۰، ۱۰۲)

واعظ کاشفی در فتوت نامه خود به طور مشروح به سنت بستن میان و اقسام شدت و فلسفه و سند این عمل پرداخته است. وی پیشاپیش سؤالی را که ممکن است در ذهن خواننده نقش بندد مطرح می کند و بدان پاسخ می گوید، پاسخی که در حقیقت بیان فلسفه عمل نمادین «میان بستن» است:

«اگر پرسند که میان لغوی و اصطلاحی در معنی شدت وجه مناسبت چیست؟ بگوی: اوّل عهد کردن استواری کار سالک است. چون شخصی میان بسته شد، البته به عهد وفا کند. دویم (چون میان بسته شد) درهای مخالفت نفس بخواهد گشاد، پس گویا که بر دشمن نفس حمله می برد و با دشمن ترین دشمنان محاربت می نماید. سیّم چون میان بسته شد در راه سلوک تیزتر می رود و آگاه نیی که به سوی منزل مقصود می دود. چهارم به واسطه میان بستگی قوتی دیگر در باطن او پدید می آید چنان که بدان قوت بادیّه سلوک را طی می تواند کرد. پنجم مرد مفرد میان بسته را ارتفاعی بر فلک طریقت پدید می آید چنان که آفتاب را بر فلک صورت؛ و از پرتو انوار جمال دلش، زوایای عالم باطنش روشن می گردد چنان که از شعاع آفتاب عرصه زمین نور یابد.» (همان، ۱۰۳)

شدت را با شدت و سختی نیز بی مناسبت ندانسته و گفته اند: «هر که اهل شدت است او را سختی باید کرد با نفس و هوا، و هر چند از خلق رنج و سختی به وی رسد باید کشید تا شدت او درست باشد.» (همان، ۹۸)

آداب بستن میان چنین است که شخص کمربندی که مورد نظر اوست برمی گزیند، بعد آن را به دور قدح می بندد و آن گاه قدح را بر می دارد و نام استادی را که برگزیده است به زبان می آورد. سپس نزد استاد می آید و دست او را می بوسد. استاد کمربند را به کمر او می بندد و نوع خدمت او را مشخص می کند.

شرایطی نیز برای «استاد شدت» یعنی پیری که کار میان بستن مرید توسط او انجام می شود، وجود دارد؛ این پیر علاوه بر آن که بینا به ظرایف و رموز و خرده های طریقت و فتوت و آداب آن است، باید پاک مذهب و متقی و بینا به عیب خود و دانا به کار مرید و صاحب تمیز باشد و حسود و کینه دار و بخیل نباشد.

در فتوت نامه سلطانی شش رکن برای عمل میان بستن ذکر شده است: «اگر پرسند ارکان میان بستن چند است؟ بگوی شش: اوّل آن که استاد اقسام شدت و انواع آن را داند و بیان کند. دویم فرزند را تا چهل روز خدمت فرماید بعد از آن برداشت کند. سیّم آب و

نمک به مجلس حاضر کند. چهارم چراغ پنج فتیله روشن سازد. پنجم میان فرزند را به شرط ببندد. ششم حلوی شدّ ترتیب دهد که آن نمودار حلوی خفیه باشد. «همان، ۹۸» در مقابل استاد شدّ که کار میان بستن مرید را انجام می‌دهد، به مرید که داعیه میان بستن دارد، خلف یا «فرزند» طریق می‌گویند. کاشفی «آداب میان بستن» را چنین توصیف می‌کند: «اول پیران و پیش قدمان را یاد کردن. دویم فرزند را صفای نظر برادران طریق کردن. سیّم چون (فرزند به دست) بگیرد، فاتحه و تکبیر و صلوات فرستادن. چهارم سه قدم از کناره سجّاده پس رفتن. پنجم شدّ را از کتف خود به دست چپ فرود آوردن. ششم در هر محلی آیتی و دعایی که منقول است خواندن. هفتم فرزند را بر قاعده روی به راه کردن. یعنی هر نفس که با او باید گفت به راستی گفتن. هشتم حلوا را که ساخته باشد، میزان گرفتن. نهم در وقت دست گرفتن فرزند، انگشت ابهام خود را بر انگشت ابهام او نهادن. دهم هر عمل که کند معنی آن را به اثبات باز نمودن.» (همان، ۹۹)

راجع به کیفیت میان بستن مرید نیز آمده است: «چون استاد خواهد که میان کسی ببندد، اول باید که مجلس سازند در مکان وسیع پاکیزه، پس فرزند طریقت در مجلس پیر و پدر عهد الله و استاد شدّ تعیین کند و نقیب فرماید که ای عزیزان فلان روز در فلان موضع محفل خواهد بود. پس در آن روز در آن محفل شیخ و نقیب و برادران طریق حاضر گردند. آن گاه سجّاده شیخ را روی به قبله باندازند (ببندازند). پس سجّاده شدّ را باندازند و هر دو سجّاده را گوشه به گوشه (پیوسته باید) و سجّاده شیخ باید که بر دست راست باشد و شیخ بر سجّاده بنشیند ... و کاسه آب صافی در مجلس حاضر گردانند و قدری نمک سفید پاک (که) هیچ چیز با وی آمیخته نباشد، و نقیب برخیزد و آن نمک را در آب اندازد و این آیت بخواند ... پس چراغی که پنج فتیله داشته باشد روشن گردانند ... برادران که کمر بسته باشند اگر همه حاضر نتوانند شد البتّه دو برادر باید که حاضر باشند. پس پدر عهد الله فرزند را به عهد آورد ... و آیت عهد بر او خواند. آن گاه دوازده کلمه با وی بگوید: اول نوبت استغفرالله. دویم آن که در نماز کاهلی نکنی. سیّم بخل و کبر و حسد و بدی بر برادران روا نداری. چهارم در امانت خیانت نکنی. پنجم انصاف بدهی. ششم انصاف نستانی. هفتم مرید باشی. هشتم مراد دهی. نهم کریم باشی. دهم این طایفه را مکرم داری. یازدهم این نفس‌ها را عزیز داری و دوازدهم بر ناقابل نخوانی.» (همان، ۱۳۲)

پس از خواندن ادعیه‌ای مخصوص، میان فرزند بسته می‌شود. نحوه میان بستن چنین است: «استاد شدت برخیزد و هر دو دست به زیر شدت بر آورد. اول دست راست و چهار انگشت در زیر شدت آورد و انگشت ابهام زیر شدت دارد. پس از روی سجاده بر دارد و این دعا بخواند ... پس بوسه بر میان شدت دهد و بر کتف خود اندازد. پس روی به قبله بایستد ... و باز شدت را از گردن خود به دست راست فرود آورد (و در محل فرود آوردن همان آیت رب المشرق و المغرب بخواند و شدت باز بر سجاده اندازد ... و بر گردن فرزند اندازد چنانچه هر دو سر شدت در پیش میان وی به هم رسد ... و شدت را حمل دهد و به سه کت به میان فرزند رساند..... پس سه گره بر شدت زند اگر تحتانی باشد و اگر فوقانی و همه اقسام شدت که هست ادای برداشت و بیفکندن او همین است. آنکه سخنی که باید گفت در گوش فرزند بگوید. پس آب و نمک را به حاضران چشانند و اگر حلوا باشد به شرط برسانند. پس بعد از سه روز فرزند زنده را به نظر استاد آورد و استاد گره از میان وی بگشاید و گوید: بستم میان این فرزند به بقا و گشادم به فنا.» (همان، ۱۳۷ و ۱۳۶)

بستن و گشادن شدت، اشاره به چیزهایی است که در این طریق بستنی و گشادنی است؛ بستنی‌ها به نقل واعظ کاشفی عبارت است از: بستن چشم از نظر حرام و نادیدنی‌ها، بستن گوش از ناشنیدنی‌ها، بستن زبان از ناگفتنی‌ها، بستن فکر از غیر، بستن سینه از حسد و کینه، بستن دل از شک و شرک، بستن دست از آزار خلق و ناگرفتنی‌ها، بستن حلق از لقمه حرام و ناخوردنی‌ها، بستن بند فتوت از زنا و ناکردنی‌ها، بستن پاس از مواضع تهمت و نارفتنی‌ها، بستن خاطر از فکرهای بیهوده و بستن راه بخل و طمع.

گشادنی‌ها نیز به نقل وی عبارتند از: گشادن در به روی مهمان، گشادن بند سفره برای گرسنگان، گشادن چشم به دیدار پیران و مریدان، گشادن گوش به سخن استادان و عارفان، گشادن زبان به ذکر حضرت سبحان، گشادن دست به شفقت و احسان، گشادن سینه به محبت مردمان. گشادن دل به عشق الهی، گشادن در فکر به حقایق اشیاء کماهی، گشادن قدم به کارهای خیر و صواب، گشادن خاطر به نکته‌های اولوالالباب، گشادن در اخلاق به نیکویی، گشادن راه سخاوت و دل جویی. (همان، ۱۴۳ و ۱۴۲)

پیش از این گفتیم که روش فتوت‌نامه‌ها «اثبات» باورها و آداب آیین فتوت است، یعنی نویسندگان این آثار کوشیده‌اند با ارایه سند یعنی منسوب ساختن هر یک از این آداب و رسوم به مقدّسان و بزرگان دین آن را برای طالبان طریق فتوت پذیرفتنی

نمایند. در فتوٰت نامه سلطانی توضیح این موضوع با این سؤال آغاز شده است: «اگر پرسند که میان بستن از که مانده است؟ بگوی در صورت می‌پرسی یا در معنی؟» از نظر کاشفی، میان بستن در معنی از پیامبر اکرم (ص) باقی مانده است: «در معنی میان بستن از حضرت سید کاینات صلی الله علیه و آله مانده که چون خدای تعالی جبرئیل علیه السلام را بیافرید، گفت: تو کیستی و من کیستم؟ گفت: انت انت و انا انا؛ تو تویی و من منم. خداوند تعالی او را بمیرانید و باز زنده گردانید و همین سؤال کرد، همان جواب گفت تا هفتاد بار. در نوبت هفتاد و یک که خدای او را زنده گردانید و (همین) سؤال کرد ... نور محمد (ص) به صورت، به غایت زیبا بر او ظاهر شد و اشارت کرد که سخن مگوی تا من به تو رسم. پس جبرئیل خاموش شد تا آن نور به وی رسید.» (همان، ۱۱۱) به گفته کاشفی در این جا پیامبر اکرم - صلی الله - به جبرئیل آموخت که در جواب این سؤال پروردگار که: من کیستم و تو کیستی، بگوید: «انت الرب و انا العبد؛ یعنی تو خدایی و من بنده» و چون خدای این بار از جبرئیل سؤال کرد، او آن گونه که از پیامبر تعلیم گرفته بود، پاسخ داد، پس «حق تعالی گفت: صدقت عبدی؛ راست گفتی بنده من» کاشفی متذکر می‌شود که همین پاسخ شایسته بود که باعث شد جبرئیل در میان مقربان پروردگار جای گیرد. به نقل کاشفی در این زمان، میان بستن جبرئیل به دست پیامبر اکرم انجام گرفت: «چون خدای تعالی این جواب از جبرئیل پسندید و در میان مقربان جای بخشید، پس جبرئیل دست در دامن آن صورت زد که خدای تعالی به برکت تعلیم تو (مرا) این همه مرتبه داد، می‌خواهم که از تو یادگاری نزدیک من باشد تا مونس روزگار من بود. آن صورت ردایی بر دوش داشت، آن را به دست مبارک خود بر میان جبرئیل بست.» کاشفی متذکر می‌شود: «از این جا معلوم می‌شود که جبرئیل میان بسته حضرت رسالت است.» (همان، ۱۱۲)

کاشفی پس از بیان منشأ میان بستن در «معنی»، به بیان «صورت» این موضوع می‌پردازد. به نظر او «میان بستن در صورت از آدم صفی مانده» است. شنیدن شرح این ماجرا نیز خالی از لطف نیست؛ به گفته کاشفی چون آدم در بهشت از درخت ممنوع خورد، جامه‌های بهشتی از تن او فرو ریخت و او برهنه ماند، پس شرمگین شد و چند برگ از درختی باز کرد و عورت خود بدان پوشاند. سپس خدا وی را به زمین فرستاد. بقیه مطلب را از زبان کاشفی بشنویم: «چون آدم علیه السلام به دنیا آمد، به سر کوه

سرندید فرود آمد و حوّا به جدّه نزول کرد. آدم از فراق حوّا و حسرت بهشت و ندامت آن صورت که واقع شده بود می‌گریست و در روایت آمده است که دائم دست‌های آدم علیه السّلام بر آن برگ‌ها بود تا ستر عورت او باشد.... بدین سبب به غایت در رنج بود. می‌نالید و دست خود بر برگ‌ها می‌مالید و سر به حضرت می‌فرستاد تا بعد از سه روز وحی الهی به جبرئیل رسید که برو و بنده مرا از این رنج نجات ده. جبرئیل به فرمان ملک جلیل روان شد و از بهشت رشته تاک انگوری همراه بیاورد و به نام حضرت ملک اعلام به آدم علیه السّلام رسانید و میان آدم به آن رشته تاک بیست. آدم از آن محنت خلاص یافت و شکر حق تعالی به جای آورد.» (همان، ۱۱۳)

با مقایسه این دو حکایت، چنین نتیجه گرفته می‌شود که جبرئیل میان بسته حضرت محمّد است و حضرت آدم میان بسته جبرئیل، یعنی به طور غیر مستقیم نخستین انسان که اولین پیامبر نیز هست، میان بسته خاتم پیامبران است! کاشفی خود نیز همین نتیجه را می‌گیرد: «از این جا معلوم شد که آدم علیه السّلام (میان بسته) حضرت مصطفی است صلی الله علیه و آله» او بلافاصله برای رفع تناقضی که در این جا پیش می‌آید به حدیثی منسوب به پیامبر اکرم استناد می‌کند که: «نحن الاخرون السابقون؛ اگر چه ما در عالم خاک آخرین اما در عالم پاک سابقیم. اگر چه در صورت، پدر ما آدم است اما در معنی، ما پدر آدمیم.» (همان) کاشفی در توضیح این باور - که در آثار عرفای دیگری نیز دیده می‌شود - ابیاتی از مثنوی مولانا نقل می‌کند که بیت نخست آن چنین است:

گر به صورت من ز آدم زاده‌ام / من به معنی جاّ جدّ افتاده‌ام

(مولوی، ۱۳۷۵، ۴، ۵۲۸)

اما کاشفی سبزواری به این سؤال که: «اگر پرسند که در این امت میان بستن از که مانده؟» پاسخ می‌دهد: «بگویی از حضرت نبی که میان حضرت ولی بست.» (کاشفی، ۱۳۵۰، ۱۱۸) وی به تفصیل از ماجرای حجّة الوداع و غدیر خم سخن می‌گوید و از معرفی علی - علیه السّلام - به مردم به عنوان مولای آنان یاد می‌کند و دعای پیامبر را در حقّ وی بیان می‌کند که: خدایا دوست دار هر که علی را دوست دارد و دشمن دار هر که

علی را دشمن دارد و یاری کن هر که علی را یاری کند و فروگذار هر که علی را فروگذارد. سپس کیفیت میان بستن علی - علیه السلام - به دست پیامبر اکرم (ص) را چنین بیان می‌کند: «رسول، صلی الله علیه و آله، از منبر به زیر آمد و صحابه علی را (کرم الله وجهه) مبارک باد گفتند و رسول به خیمه فاطمه در آمد. و آن قبه‌ای بود از ادیم سرخ زده، فرمود تا جای نماز رو به قبله انداختند و مندیلی بر آن افکند و دو رکعت نماز گزارد و این دعا بخواند ... و آن مندیل را بر میان حضرت امیرالمؤمنین (ع) بست و سه گره زد: گره اول به نام خدای و گره دویم به نام اخی جبرئیل و گره سیّم به نام خود.» (همان، ۱۲۱)

کاشفی آن گاه به نوع این شدّ و معنای رمزی آن از قول مفسّران اشاره می‌کند: «در این معنی اشارت است به الف لام (میم) چنانچه مفسّران گفته‌اند الف از نام الله است و لام از نام جبرئیل است و (میم) از نام محمد است (ص) پس معلوم شد که شدّی که رسول (ص) بر میان امیر بست هم شدّ الف بود و هم شدّ لام و هم شدّ میم؛ یعنی جامع همه شدّها بود.» به گفته کاشفی آن گاه به اشاره رسول اکرم (ص)، امیر مؤمنان (ع) میان سلمان را به شدّ الف بست و «گفته اند در همین مجلس میان عمر امیه و ابوذر غفاری بست.» (همان)

وی در ادامه، سه تن از فرزندان علی - علیه السلام - را میان بسته معرفی می‌کند که «حواله ارشاد و تکمیل بدیشان بود: اول، امام حسن مجتبی (ع) که به رسول خدای مانند بود. دویم، ابوعبدالله الحسین الشّهید که پدر امامان بود. سیّم محمد حنّیه که مظهر شجاعت و سخاوت بود؛ و چون حواله امامت به حسن و حسین و فرزندان حسین بود، حواله میان بستن و محفل فتوّت داشتن به میان بستگان رسید.» (همان، ۱۲۲)

کاشفی تصریح می‌کند که اهل فتوّت معتقد به توأم بودن عهد و شدّ هستند. او در پی اثبات این باور حکایت دیگری نقل می‌کند؛ به گفته وی هنگامی که هنوز جبرئیل میان حضرت آدم (ع) را نبسته بود و وی از نگاه داشتن برگها بر تن خود در رنج بود، جبرئیل نزد وی آمد و از قول پرورگار خواست تا خود وی و ذریّات او عهد نامه‌ای بنویسند در وحدانیت ذات یگانه او و به رسالت برگزیده وی، حضرت ختمی مرتبت. آدم متعجب پرسید که ذریت من کجاست؟ در این جا پروردگار به قدرت خویش ذریت وی را ظاهر گردانید و ربوبیت خویش را بر ایشان عرضه کرد. همه آنها به وحدانیت حق و

رسالت محمد - صلی الله علیه و آله - اقرار کردند. کاتبان قدرت و یا «قلم اعلی» به فرمان حضرت عزت آن عهد نامه را بر برگ زیتون بهشتی نوشتند و فرشتگان آن را گواهی کردند. آن گاه آن قباله را درون حجرالاسود نهادند و حجر را در خانه‌ای که از برای حضرت آدم (ع) از بهشت به دنیا آورده بودند، نهادند. به نقل کاشفی، سالها بعد و در هنگام وقوع توفان نوح، جبرئیل آن سنگ را در کوه بوقبیس پنهان کرد تا توفان خللی بدان وارد نسازد و هنگامی که ابراهیم و اسماعیل خانه کعبه را بنا می‌کردند، جبرئیل ایشان را از وجود آن سنگ باخبر ساخت و آنها حجر را بر رکنی از ارکان خانه محکم ساختند. به روایت دیگر، خود کوه بوقبیس ندا کرد که ای ابراهیم! ودیعتی از آن تو نزد من است، بیا و بردار. چون ابراهیم به نزدیک کوه آمد، کوه بشکافت و از درون وی حجر ظاهر شد. کاشفی در این جا متذکر می‌شود: «هر که به طواف کعبه می‌رود، حجر را زیارت می‌کند تا از عهد روز الست یاد کند و بدان وفا نماید و اقرار خود را فراموش نکند و به انکار نرساند.» (همان، ۱۱۵)

### ۵. حلوی خفیه

درباره وجه تسمیه حلوی خفیه که در مراسم تشرف به آیین فتوت تقسیم و تناول می‌شود، نظرات گوناگونی آمده است: برای نمونه در فتوت نامه سلطانی آمده است: «خفیه در لغت عرب لاک چوبین را می‌گویند و چون حلوی شد در چنین لاک‌ی به هم می‌رسد، آن را به خفیه باز خوانند.» (همان، ۱۲۸) و طبق نظر دیگری ظاهراً از آن رو به آن حلوی خفیه می‌گفته‌اند که جوان مردی از یک شهر مأمور می‌شده است که آن را مخفیانه و با آدابی خاص و رمز آمیز از برای جوان مردان شهر دیگری هدیه ببرد. (فتوت نامه‌ها، ۱۳۶) برخی نیز آن را حلوی «جفته» تلفظ کرده و در وجه تسمیه آن گفته‌اند که «شیرینی خاصی بوده است که اهل فتوت در جفته (کاسه بزرگ) با روغن تازه و خرما و بکسمات (بکسماط) بدون آتش درست می‌کرده‌اند. طالع‌ت فریبگی

واعظ کاشفی مخلوط روغن تازه، خرما و بکسماط (نان راه) را مواد تشکیل دهنده این حلوا برشمرده که چون شیرین است عرب آن را حلوا می‌خواند. او از پیامبر اکرم (ص) به عنوان نخستین کسی نام می‌برد که به ساختن این حلوا اقدام کرد. مناسبت این واقعه نیز به نقل او جریان غدیر خم بود که پیامبر پس از معرفی علی -



علیه السلام - به عنوان دوست و برادر خود، در خانه فاطمه - سلام الله علیها - آن حلوا را ساخت و در خفیه‌ای بزرگ کرد، آن گاه «چنگال ساختند و هر یک را از میان بستگان که حاضر بودند پاره‌ای دادند و چون شاه زادگان حسن و حسین - رضی الله عنهما - آن جا حاضر نبودند، برای ایشان قدری جدا کردند و به سلمان سپردند تا بدیشان رساند.» (کاشفی، ۱۳۵۰، ۱۲۹)

### فهرست منابع

- ۱- آملی، محمدبن محمود شمس الدین، ۱۳۸۱، نفایس الفنون فی عرایس العیون، انتشارات اسلاحیه، تهران، چاپ دوم.
- ۲- اشرف زاده، رضا، ۱۳۸۶، فرهنگ باز یافته‌های ادبی از متون پیشین، انتشارات سخن گستر و معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، چاپ اول.
- ۳- افشاری، مهران، ۱۳۸۲، فتوت‌نامه‌ها و رسائل خاکساریه (سی رساله)، نشر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، چاپ اول.
- ۴- انصاری، قاسم، ۱۳۸۰، جوان مردی و جوان مردان (ترجمه کتاب الفتوة عبدالرحمان سلمی)، انتشارات حدیث امروز، قزوین، چاپ اول.
- ۵- حاکمی، اسماعیل، ۱۳۸۲، آیین فتوت و جوان مردی، انتشارات اساطیر، تهران، چاپ اول.
- ۶- حنبلی بغدادی، ابن معمار، ۱۹۵۸ م، کتاب الفتوة، حقه و قدم له و نشره، دکتر مصطفی جواد، الطبعة الاولى، بغداد.
- ۷- صراف، مرتضی، ۱۳۷۰، رسایل جوان مردان (شامل هفت فتوت نامه)، با مقدمه ای از هانری کربن، انتشارات معین، تهران، چاپ دوم.
- ۸- کاشانی، کمال الدین عبدالرزاق، ۱۳۷۹، تحفة الاخوان فی خصائص الفتیان، مقدمه و تصحیح و تعلیق سید محمد دامادی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ اول.
- ۹- کاشفی سبزواری، واعظ، ۱۳۵۰، فتوت‌نامه سلطانی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- ۱۰- کربن، هانری، ۱۳۸۳، آیین جوان مردی، ترجمه احسان نراقی، انتشارات سخن، تهران، چاپ اول.
- ۱۱- مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، ۱۳۷۵، مثنوی، مقدمه تصحیح تعلیقات و فهرستها از دکتر محمد استعلامی، انتشارات زوار، تهران، چاپ پنجم.